

نشست صد و دهم - تدبر در سوره مبارکه فصلت - تنها راه گشایش پیچ و مهره‌های ذهن

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب قانون، لازمه زندگی

ما آدم‌ها در زندگی یک مجموعه قوانینی لازم داریم. به طور کلی در هر عرصه‌ای از زندگی من و شما، در تربیت فرزند، اقتصاد، ورزش و ... قوانینی وجود دارد که اگر آن قوانین را بشناسیم، می‌توانیم در آن عرصه هم برخورداری‌های عمومی و هم برخورداری‌های اختصاصی خود را ارتقا دهیم. مجموعه این قوانین را در کتاب نوشته‌اند. فکر کنید یک کتاب به شما می‌دهند که فصولش به این صورت است: خانواده، کسب و کار، مهارت‌های زندگی، محیط زیست و طبیعت؛ در هر فصل، مجموعه قوانین رسیدن به سعادت را در این زمینه بیان کرده است. هر آدمی به این مجموعه قوانین برای عرصه‌های مختلف زندگی‌اش نیاز دارد.

اگر وحی هم نبود، من و شما چنین کتابی را لازم داشتیم. حالا احتمالا ممکن بود این کتاب را بر اساس تجربه خود یا تجربیات دیگران بنویسیم. هر کسی بالاخره باید یک کتاب قانونی برای خودش داشته باشد که چه به تجربه خودش، چه به تجربه دیگران، چه با مطالعه کردن آن را نوشته باشد. واگر نه در زندگی، رنگ سعادت را نمی‌بیند. بالاخره من باید قوانین زندگی را بشناسم. نمونه بارزش، دفترچه راهنمای هر وسیله‌ای که می‌خواهید استفاده کنید. هر وسیله‌ای دفترچه راهنما دارد و مهمترین قوانین استفاده از آن را در آنجا نوشته‌اند. پس ما در زندگی، کتاب لازم هستیم. حالا این کتاب را می‌توانیم به تجربه خودمان بنویسیم. اگر هوشمندتر باشیم، سراغ آدم‌های دیگری می‌رویم که الان چهل سال بعد ما هستند و آنها را احصا می‌کنیم. و باز اگر هوشمندتر باشیم، به سراغ آدم‌های متخصص می‌رویم. خیلی هوشمند باشیم، سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم تو که خالق حتما قوانین هر عرصه را هم نوشته‌ای. و خدا در کتابش، قوانین پایه هر عرصه را نوشته است؛ مهمترین قوانین خانواده، تعلیم و تربیت، جامعه و ... پس چقدر خوب است که انسان هر مشکلی دارد به کتاب مراجعه کند تا قوانین آن عرصه را بشنود. مثلا قوانین کسب و کار؛ بالاخره خداوند در مورد کسب و کار یکسری قوانین دارد. یتیم و مسکین، نسبتش با کسب و کار شما چه شکلی است. سود به چه صورت است.

تفصیل، لازمه پیاده‌سازی قوانین

وقتی قوانین را شناختیم، اگر چه این تعداد قوانین اندک یک چارچوبی به ما می‌دهد، ولی نمی‌شود با آن زندگی کرد. چون آن قدر اتفاقاتی که در این قاب می‌افتد متفاوت، متعدد و متکثر است که من به یک چیز دیگری در کنار این قوانین نیاز دارم که به من بگوید نحوه پیاده‌سازی این قوانین به چه صورت است؟

مثلاً قانون اول خانواده این است که در تعامل با خانواده باید بتوانی طرف مقابل را به خودت ترجیح بدهی. خیلی قانون خوبی است ولی در صحنه‌های مختلف، من چطور ترجیح بدهم؟ حد و حدود این ترجیح تا کجاست؟ پس ما علاوه بر قوانین، به تفصیل قوانین هم احتیاج داریم که بتوانیم قانون را پیاده کنیم. مثلاً قانون اول تربیت فرزند: اصل در تربیت فرزند، تکریم نفس اوست؛ باید نفس او تکریم بشود تا رشد کند. حالا فرزند یک اشتباهی انجام داده و من می‌خواهم در عین این که او را متوجه اشتباهش کنم، کرامت نفس او خراب نشود. چطوری هم واکنش نشان دهم و هم کرامت نفس او باقی بماند؟ اینها تفصیل قوانین است. چطور می‌شود این قانون را پیاده‌سازی کرد؟

کتاب فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

پس من علاوه بر کتاب، به تفصیل هم احتیاج دارم. اول اینکه کتاب قوانین لازم داریم. دوم اینکه تفصیل لازم داریم.

سوال: من از کجا کتاب و تفصیل را پیدا کنم؟

در آیه ۳، «قُرْآنًا» اسم علم یا صفت نیست، حال است؛ یعنی برای اینکه بتوانید به این قوانین و تفصیل آن‌ها دسترسی پیدا کنید، خدا کتابش را به صورت قرآن برایتان فرستاده است. کلمه بعدی، «عَرَبِيًّا» هم حال است. کتابش را به صورت قرآن و به صورت عربی فرستاده است تا بتوانید به تفصیل قوانین برسید.

قرآن عربی چیست؟

قرآن از ریشه قرأ به معنای قابل قرائت است. در کتاب لغت، برای قرأ این معنا آمده است که خواندن متن مکتوب به گونه‌ای که معنا در جان قاری ضبط بشود. قرآن یعنی خدا کتابش را قابل قرائت کرد.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ ... ﴿٤٤﴾

عربی هم در لغت به معنای فصاحت است. اگر قرآن عربی و فصیح نبود؛ واضح و روشن حرفش را نزده بود، نمی شد آیات را تفصیل داد. پس عربی بودن برای تفصیل لازم است.

حالا این عربی بودن و قرآن بودن چیست که قابلیت تفصیل می دهد؟

قرآن دو ویژگی دارد:

۱. قابل مراجعه است.

۲. جوری مطلب را می گوید که همزمان، تفکر شما هم برای فهمیدن آن فعال شود.

خدا می توانست یک کتاب بفرستد و فهرست قوانین را بگوید. چرا سؤال می پرسد؟ چرا جمله انشایی می گوید؟ چرا داستان تعریف می کند؟ به جای ۱۱۴ تا سوره، ۱۱۴ تا موضوع می گذاشت و داخل هر کدام، قوانین آن را بیان می کرد.

اگر خدا این کار را می کرد، ما تفصیل قانون را یاد نمی گرفتیم. خداوند جوری مطلب را مطرح کرده است که اگر با سیاق کلام او حرکت کنیم، همزمان که گزاره را به ما می دهد، وادار به تفکر می شویم. در عین اینکه مطلب را می گوید، توان فهم را در ما فعال می کند. قرآن یعنی سیر ارتقای ما و گزاره، هر دو با هم در متن هست. قرآن را بخوانید، گزاره های ثابت آن ۴۰۰-۵۰۰ تاست؛ ولی بیش از شش هزار آیه دارد تا ظرفیت ذهنی ما را برای فهم آنها فعال کند. خداوند برای تفصیل دادن حقیقت، انسان را تفصیل می دهد.

ازدیاد گزاره، مانع پرورش تفکر

بعضی ها فکر می کنند برای اینکه یک نفر در زندگی بتواند کارهایش را درست انجام دهد، باید همه چیز را به او بگویند. ما ضعف در تفصیل داریم، فکر می کنیم گزاره ها را باید زیاد کنیم؛ در حالی که تفصیل باید در مخاطب اتفاق بیفتد؛ انسان را باید پیچیده کنی، قدرت طبقه بندی بدهی، این توانایی را بدهی که مسأله را درست ببیند و تجزیه و تحلیل کند. اگر فقط گزاره ها را زیاد کنیم، سطح تفکر آدم ها کاهش پیدا می کند؛ ولی ما گزاره ها را زیادتر می کنیم که خلأ تفکر آدم ها را جبران کنیم و این مسیر اشتباه است.

در بحث های تربیتی، به بچه ها وقتی یک خودکار می دهیم، روز اول به عنوان خودکار، فردا آمپول، پس فردا موشک و روز بعد قاشق است؛ می بینی ظرف پنجاه روز از خودکار به پنجاه شکل مختلف استفاده کرده است. بعد ما چه کار می کنیم؟ به عنوان اسباب بازی برای بچه هم قاشق می خریم، هم آمپول، هم هواپیما. در بچه باید تفصیل شکل

بگیرد؛ وقتی شیء را تفصیل می‌دهیم، قدرت تفصیل را از او می‌گیریم. بعد همین کار را با بزرگترها هم می‌کنیم؛ شروع می‌کنیم ذهن آدمها را از تنوع مهارت پر می‌کنیم.

هر روز در تلویزیون مفصل در مورد پزشکی حرف زده می‌شود؛ همه شبکه‌ها هم کارشناس پزشکی می‌آورند. همین‌طور تفصیلی آشپزی را هم می‌گوید؛ همین‌طور تفصیلی مهارت روانشناسی هم می‌گوید. بعد آدمها، بالاخص آنهایی که خیلی پیگیر هستند و مدام پای این برنامه‌ها هستند، با این حجم از داده تفصیلی کی زندگی می‌کنند؟ فقط در انباشت این گزاره‌ها غرق می‌شوند.

باید چهار تا مهارت اصلی را به فرد یاد داد و بعد از آن تفکرش را فعال کند. این چه بمباران مهارتی است؟! همین فرهنگ را در مدرسه هم می‌بریم؛ می‌گوییم چون کنکور وجود دارد، سرعت عمل باید بالا باشد. نمی‌خواهد فکر کنی که سینوس و کسینوس و مشتق چیست؛ پنجاه تا فرمول حفظ کن، سریع جواب بده و برو سؤال بعدی؛ بیشتر از سی ثانیه هم صبر نکن. این دانش‌آموز اصلاً تفکر نمی‌کند.

در پزشکی هم ده تا قانون کافی است. در دین هم همین‌طور است. ده تا توصیه دارد برای سلامت: تا گرسنه نشدی غذا نخور؛ تا هنوز سیر نشدی دست از غذا بکش؛ قبل و بعد غذا دستت را بشوی و ...؛ بقیه‌اش را برو فکر کن.

راهکار دین: فعال‌سازی تفصیل با تفکر

دین نیامده است که جلوی تفکر بشر را بگیرد؛ ولی ما تصویری از دین ارائه می‌دهیم که جلوی تفکر بشر را گرفته‌ایم. تفصیل، به واسطه تفکر شما فعال می‌شود. بعد ما فکر می‌کنیم باید همه گزینه‌های ممکن را آماده داشته باشیم که دقیقاً بدانیم در هر لحظه چه حرکتی کنیم. شبیه این نرم‌افزارهای مسیریاب که قدم به قدم راهنمایی می‌کند، ۳۰۰ متر دیگر به راست بپیچید؛ کافی است که نرم‌افزار کار نکند، حتی تصور نداریم که کدام سمت داشتیم می‌رفتیم. این چه زندگی است که حتی عقلانیت مسیریابی را هم برای ما باقی نگذاشته است؟ این نرم‌افزار قرار بود نهایتاً اعلام کند کدام خیابان ترافیک دارد؛ قرار نبود به جای ما فکر کند. این بسترهای نرم‌افزاری باعث شده بشر روز به روز کمتر فکر کند.

برای سخنرانی مذهبی، می‌گویند کل مطلب را در دو دقیقه و سی ثانیه بگو؛ بیشتر بگویی، حوصله نمی‌کنند. خوب حوصله نکنند و بروند! ما اینجا چهار ساعت صحبت کنیم، یک نکته می‌گوییم. قرآن، کتاب خدا، آمده است که علاوه بر اینکه گزاره را می‌گوید، قدرت مراجعه انسان را بالا ببرد؛ یعنی من می‌خواهم قدرت تفکر تو را بالا ببرم و گرنه بلد بودم گزاره‌ها را دسته‌بندی موضوعی کنم. چرا سوره‌های قرآن موضوعی نیستند؟ به نظر شما بهتر نبود خدا همه موضوعات خانواده را در یک سوره تدوین و جمع می‌کرد؟ این چه کاری است که یک موضوع را می‌خواهی

پیدا کنی، باید مدام در بخش‌های مختلف قرآن به دنبالش بگردی؟ انگار خدا می‌فرماید که من می‌خواهم، بگردی؛ ساحت‌های مختلف و پیچیدگی ببینی.

راه دسترسی به قرآن: علم‌ورزی

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

قرآن را فصیح بیان کردم؛ ولی اگر فکر کردی بدون علم وورزی می‌توانی بفهمی سخت در اشتباهی! خدا می‌توانست کتابی نازل کند که علم‌ورزی نخواهد، ولی آن وقت تو رشد نمی‌کردی. قرآن، علم‌ورزی می‌خواهد. یعلمون فعل مضارع است؛ یعنی مدام علم‌ورزی کردن. این ترجمه غلط است که بگوییم برای آنها که می‌دانند. ترجمه فارسی یعلمون می‌شود علم‌ورزی کردن. قرآن، کتابی نیست که بدون علم‌ورزی برای انسان قابل دسترسی باشد و فقط نکته گفته باشد و رفته باشد. قرآن می‌خواهد مخاطبش را ارتقا بدهد؛ چون اولاً قابل مراجعه (قرآن) است و توان تفکری من و شما را فعال می‌کند، دوم مثل معماهای پیچیده نیست. اتفاقاً فصاحت دارد؛ یعنی آدم روستایی هم می‌تواند بفهمد و اگر همراه شود، می‌تواند فرآیند رشدش اتفاق بیفتد. همان اول خیلی از آیات را ممکن است نفهمی؛ ولی وقتی این فرآیند را طی می‌کنی، یکی یکی مفاهیم آیات باز می‌شود. انگار این منم که دارم بالا می‌روم و می‌فهمم.

سؤال: تفصیل به چه معناست؟

تفصیل یعنی شناسایی جلوه قانون و امر، متناسب با شرایطی که در آن هستیم. یعنی متناسب با شرایط بتوانید شکل یک قانون یا یک امر را بیان کنید. به این قدرت تفصیل گفته می‌شود که همیشه یا ناظر به امر است، یا ناظر به حق است.

تفکر در دین‌داری آری یا نه؟!

شما وقتی باب تفکر را باز می‌کنید، فهم‌ها متکثر می‌شود؛ حتی فهم‌ها می‌تواند اشتباه باشد. بعد به این فهم‌های اشتباه می‌تواند عمل شود و جامعه را دچار مشکل کند. اینجا یک نظر این است که باب تفکر را ببندیم که خطا اتفاق نیفتد. غافل از اینکه وقتی باب تفکر را ببندیم، دچار خطاهای دیگر می‌شویم. اما اگر تفکر رشد کند، برآیند تفکرهای شما در مجموع خطاهای شما را کاهش می‌دهد. تفکر نکردن، اساساً به درد نظام طاغوت می‌خورد. شما نگاه کنید در همین کشورهای اسلامی دور و بر خودمان، می‌پرسیم مبنای شما برای اداره جامعه چیست؟ می‌گویند: پادشاه همه کاره است، ما نباید فکر کنیم! بعد هم به دو تا روایت استناد می‌کنند: یکی روایتی که امیرالمؤمنین (ع)

به ابن عباس فرموده با خوارج بر اساس قرآن بحث نکن، بر اساس روایات رسول خدا(ص) بحث کن. یکی هم روایتی که می‌گوید اگر بخواهید در بحث توحید به ذات خدا غور کنید، دچار خطا می‌شوید.

پس خداوند این همه عبارت‌های «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، «لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» را در آیات قرآن برای چه گفته است؟ خداوند یک عده گوسفند نمی‌خواهد که یک چوپان آنها را گله‌داری کند. مبنا این بوده است که آدم‌ها همه مجتهد بشوند. حرکت بشر، به سمت شکوفایی تفکر همگان است، پیامبر آمده تا همه عاقل شوند؛ نه اینکه او عقل باشد، بقیه دست و پا! بعد بعضی‌ها فکر می‌کنند دین‌دار خوب کسی است که اصلاً فکر نکند، فقط گوش بدهد.

به امیرالمؤمنین(ع) گفتند آقا جان بهترین یاران شما کیست؟ فرمود بهترین یاران من مالک اشتر است؛ چون در جایی که من نیستم، همان حکمی را می‌فهمد که اگر من بودم همان را به او می‌گفتم. شاخص این است. مالک اجتهادش دارد به سطح امیرالمؤمنین می‌رسد؛ نفرمود چون مالک اشتر هر چه بگویم گوش می‌دهد. آیه قرآن داریم که در هر قومی، یک عده باید تفقه کسب کنند؛ نه فقط برای خودشان، برای اینکه برگردند و همه قوم را اهل تفقه کنند.

این جملات حضرت امام (ره) را باید با آب طلا نوشت. می‌فرمایند: از بزرگترین حجاب‌های استفاده از قرآن در تاریخ اسلام این بوده است که با چوب تفسیر به رأی بر سر مردم زده‌ایم و گفته‌ایم خودتان سراغ قرآن نروید؛ علما سراغ قرآن بروند، شما سراغ علما بروید! این سخن، سخن یک مجتهد است. می‌فرماید ما اشتباه کردیم که گفتیم چون ممکن است قرآن را تفسیر به رأی کنی، سراغ قرآن نرو! اتفاقاً برو سراغ قرآن و سعی کن درست بفهمی. چون اگر درست قرآن را بفهمی، اجازه نمی‌دهی افراد جامعه از عالم و غیر عالم هر کاری دلشان خواست انجام دهند.

این اتفاقی است که برای بنی‌اسرائیل افتاد؛ احبار و رهبان گفتند بقیه حق ندارند کتاب مقدس را بخوانند. کتاب مقدس در کنیسه، فقط نزد علما است. بعد هر آنچه که دلشان می‌خواست به اسم کتاب خدا به مردم غالب کردند. خدا در قرآن، علمای بنی‌اسرائیل را بخاطر این کار تقبیح کرده است که کتاب خدا را برده‌اند یک گوشه برای خودشان، بعد هر چه می‌خواهند به مردم بگویند، می‌گویند کتاب خدا این را گفته! مردم هم دسترسی ندارند به عقلانیتی که این را تشخیص بدهند. خدا کتابش را منتشر کرده؛ فرموده همه بخوانید تا اگر کسی حرفی زد، تطبیق بدهید که آیا با آیات قرآن همخوانی دارد یا نه.

سؤال کردن با ولایت پذیری تناقض دارد؟

این را اشتباه فهمیده‌ایم که ولایت پذیری یعنی سؤال نپرس! من باید سؤال بپرسم؛ چون اگر سؤال نپرسم، نمی‌توانم تفصیل کلام را بفهمم. من برای ارتقای فهم خودم سؤال می‌پرسم. چرا ما فکر می‌کنیم سؤال پرسیدن یعنی انکار؟ حضرت نوح(ع) با خدا محاجه می‌کند که مگر نگفتی اهل بیت من همه نجات پیدا می‌کنند، چرا پسر من نجات پیدا نکرد؟ ما ولایت‌پذیری را خیلی نازل معنا می‌کنیم. ولایت‌پذیری که اصلاً رشد و اجتهادی در آن وجود ندارد.

سؤال: سؤال پرسیدن حضرت موسی(ع) از خضر اشتباه نبود؟

اگر خدا می‌خواست فقط به این موضوع اشاره کند که سؤال کردن موسی اشتباه بود، نباید اینقدر تفصیلی پاسخ‌ها را شرح می‌داد. اتفاقاً این به ما یاد می‌دهد که سؤالات موسی درست بود. دو مدل در عالم داریم: یکی مدل حضرت خضر(ع) که فقط امر را اجرا می‌کند. یک مدل هم مدل حضرت موسی(ع) که نظامش کاملاً استدلالی است و آن نظامی که عالم را درست می‌کند، نظام موسی(ع) است. امام صادق(ع) می‌فرمایند: ما علممان خضری است، اما علممان موسوی است. یعنی ما مثل خضر(ع) علم داریم ولی مثل موسی(ع) عمل می‌کنیم.

تازه حضرت موسی(ع) خیلی بزرگواری کرد. حضرت موسی(ع) همان کسی است که وقتی آن فرد قبطی داشت فرد دیگری را می‌کشت، یک مشت زد و او را به دنیای دیگر فرستاد. حضرت موسی(ع) کسی نیست که به این راحتی اجازه بدهد بچه را جلوی چشمش بکشند. همین که جلوی خضر را نگرفت، نشان می‌دهد که ولایت‌پذیری را رعایت کرد؛ اما سؤال هم نپرسد؟ ولایت‌پذیری موسی(ع) همین بود که وقتی خضر کشتی را سوراخ می‌کرد، مانعش نشد. ولی شما می‌گویید سؤال هم نپرسد؟ سؤال پرسیدن خلاف ولایت‌پذیری نیست. **این تقوا را باید بیاموزیم که هم سؤال بپرسیم و هم تبعیت داشته باشیم.**

خوارج اینطوری بودند که سؤال نمی‌پرسیدند و فقط گوش می‌دادند. بعد وقتی در فتنه امامشان تغییر می‌کرد، باز هم فقط گوش می‌دادند. آن‌هایی هم که وقتی سؤال می‌پرسند، دیگر نمی‌توانند تبعیت کنند مانند معتزله می‌شوند. ما همیشه بین این دو انحراف قرار داریم: یا بلدیم روشن فکر باشیم، سؤال بپرسیم و عمل نکنیم؛ یا بلدیم آدم‌های متحجر باشیم که بدون سؤال فقط عمل می‌کنیم. بلد نیستیم وسط باشیم؛ نمی‌توانیم یکسری انسان تابع و پیرو ولی مجتهد و اهل سؤال باشیم!

سؤال: اگر بخواهیم اهل سؤال و اجتهاد باشیم، به خاطر حجم زیاد سؤالات همه عمرمان صرف همین موضوع می‌شود!

ما اگر عمرمان برای اجتهاد صرف نشود، برای چه چیز بهتری صرف شود؟ ما این اعمالی که انجام می‌دهیم، برای این است که در نهایت چه اتفاقی بیفتد؟ هدف از عبودیت، تقرب است. جنس تقرب چیست؟ جنس تقرب، علم است. من هر قدر که علمم زیاد می‌شود، قرب به وجود می‌آید. برای همین فرموده اند: تفکر الساعه افضل من عباده سبعین سنه. یک ساعت تفکر، از هفتاد سال عبادت بالاتر است. جنس تقرب، علم است. لذا آقایان علما می‌فرمایند: بعد از مرگ، برای انسان جز علم چیزی باقی نمی‌ماند.

انشاءالله که خدا ما را از علم تفصیلی کتابش بهره‌مند فرماید، به برکت صلوات بر محمد(ص) و آل محمد(ص)

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم